

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سوره مبارکه طه (۱۴)

شنبه ۲۱ - ۰۵ - ۱۴۳۸ هـ؛ ۳۰ - ۱۱ - ۱۳۹۵ م؛ ۱۸ - ۰۲ - ۲۰۱۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طه (۱) مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (۲) إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَخْشَى (۳) تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى (۴) الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (۵) لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى (۶) وَإِنْ يُجْهَرُ بِأَقْوَالٍ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى (۷) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (۸) وَ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (۹) إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُدًى (۱۰) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ بِمُوسَى (۱۱) إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱۲) وَ أَنَا أَخْبَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى (۱۳) إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (۱۴) إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى (۱۵) فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى (۱۶)

I. تفسیر

1. **اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى:** این الله است، که نیست هیچ معبودی جز او، او راست اسم‌های زیباتر.
2. **وَ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى:** و آیا آمد تو را حدیث موسی؟
3. **إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُدًى:** چون بدید آتشی را، گفت به اهلش، "درنگ کنید، که من بیدیدم آتشی را، باشد که آورم شما را از آن پارهای، یا بیایم بر آتش راهی."
4. **تفسیر کلی این آیات:** استاد عارف، آیه الله جوادی آملی، در تفسیر این آیات چنین می‌فرماید:
خب، فرمود حالا که مقدمات فراهم شد ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى﴾ از نبوت وجود مبارک موسای کلیم شروع می‌کند این قصه، این جریان این را می‌گویند حدیث خود قرآن کریم احسن الحدیث است ﴿مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا﴾ ﴿فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ﴾ خود قرآن حدیث است محدث خود ذات اقدس الهی است. آغاز این داستان از اینجا شروع می‌شود ﴿إِذْ رَأَى نَارًا﴾ وجود مبارک موسای کلیم که از مصر به مدین تشریف بردند ظاهراً مدین در شمال شرقی مصر است مسئله شام در شرق و شمال شرقی مصر است وجود مبارک موسای کلیم از مصر حرکت کرده به طرف مدین که در شمال شرقی مصر بود بعد از گذر و عبور از آن چند سال در محضر شعیب (سلام الله علیه) متاهل شده با اهل و عیالش از مدین دوباره دارد برمی‌گردد به طرف مصر وقتی از مدین به مصر می‌آید یعنی از شمال شرقی به طرف غرب حرکت می‌کند دست راست او یعنی به طرف شمال کوهی است به نام طور اصل طور هم به معنی کوه است مطلق کوه است ولی حالا آنجا به عنوان طور سینا معروف شده است قسمت دست راستش کوه طور بود که دارد ﴿مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ﴾ در این وادی که حرکت می‌کرد طرف ایمن وادی که بحثش قبلاً گذشت این ﴿الْأَيْمَنِ﴾ وصف جانب است نه وصف وادی، جانب ایمن وادی نه وادی ایمن، خب آن معنا که این ایمن از یمن و برکت است در احتمال دیگری است که در آن بحثهای قبلی هم بازگو شده ولی ﴿شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ﴾ شاطی یعنی جانب این ایمن وصف آن شاطی است این ایمن وصف آن جانب است وجود مبارک موسای کلیم از مدین که شمال شرقی مصر بود به طرف غرب یعنی مصر حرکت می‌کرد در طرف راستش این کوه بود به نام کوه طور در اینجا در این نقطه مرتفع آتشی دید همراهان آن حضرت هیچ کسی این آتش را ندید حالا این چه ناری بود که فقط حضرت دید دیگران ندیدند يك بحث خاص خودش را دارد ولی اجمالاً این ظاهر آیه این است که او دید و دیگران ندیدند ﴿إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا﴾ حالا چند نفر بودند روشن نیست ولی خطاب جمع است امر جمع است فرمود مکت کنید حالا چند نفر بودند روشن نیست اینجا صبر کنید برای اینکه شب است تار است سرد است من بروم يك مقدار آتش تهیه کنم یا بالأخره کسانی آنجا هستند که من راه را ببرسم و هدایت بشویم که از کدام طرف برویم که از سرما نجات پیدا کنیم سایه‌بانی داشته باشیم مسکنی پیدا کنیم ﴿إِنِّي آنَسْتُ نَارًا﴾ يك وقت آدم چیزی را می‌بیند برای او بی‌تفاوت است يك وقت از باب ایناس است یعنی يك چیز دلپذیر، مورد انس، مورد علاقه را می‌بیند آنجا که ابصار با انس و علاقه همراه است می‌گویند آنس ﴿آنَسْتُ نَارًا﴾ یعنی این آتشی که در این شب سرد مورد علاقه ماست من این را دیدم ﴿إِنِّي آنَسْتُ نَارًا﴾ شما اینجا باشید آنها نگفتند ما هم دیدیم شما اینجا باشید ﴿لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ﴾ یا بتوانم مقداری از آتش بیاورم که با هم گرم بشویم ﴿أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُدًى﴾ کسانی که اشرافی بر نار دارند که با ﴿عَلِي﴾ هماهنگ باشد کسانی که اشرافی بر نار دارند مسئول افروختن این نارند از آنها يك راهنمایی بگیریم که در این شب تار کجا برویم که هم مسکن مناسبی برای

ما پیدا بشود و هم از سرما نجات پیدا کنیم. وقتی وجود مبارک موسای کلیم به کنار این نار آمد ﴿فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ﴾ صدایی آمد ﴿نُودِيَ يَا مُوسَىٰ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ﴾ من پروردگار تو هستم ﴿فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ﴾ این کفشها را از پا در بیاور چرا، ﴿إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾ تو الآن جایی بسیار منزهی یا گذاشتی برخی بر این هستند که این ﴿طُوًى﴾ نام جایی از کوه طور است همان طوری که مسجدالحرام، مسجدالحرام معتبر است یا آن غار حرا معتبر است یا بخشهای دیگر مسجد قدس معتبر است طوی هم گوشه‌ای است از کوه طور که از قداست برخوردار است شیخناالاستاد مرحوم علامه شعرانی (رضوان الله علیه) می‌فرماید این درست نیست این طوی در عربی تأکید آن وصف قبلی است همان طوری که ما در فارسی چیزی را بخواهیم تأکید بیاوریم می‌گوییم پاک پاک است، پاک پاک است، پاک اندر پاک است در عربی اگر بخواهند بگویند این سرزمین پاک اندر پاک است می‌گویند مقدس طوی پس سخن از مکان نیست ﴿إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾ مثل این است که حضرت فرموده باشد إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى که مقدس مقدس حالا تحقیقی درباره کلمه طوی بفرمایید آن در جریان اینکه قمیها آیا کسی در بین اینها مرجئه بود یا نه دو سه بزرگوار زحمت کشیدند سعی‌شان مشکور بالأخره يك فواید فراوانی را به همراه داشت اگر کسی در بحث شرکت می‌کند اهل پژوهش و تحقیق باشد برکتش مستقیماً نصیب خود او می‌شود بعد بالعرض نصیب دیگران شما درباره کلمه طوی تحقیقی بفرمایید که آیا طوی همین است که مرحوم علامه شعرانی فرمودند که ﴿إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾ یعنی پاک اندر پاک یا نه، آن طوری که معروف است و میزان و غیر میزان هم برابر همان تفسیر کردند که طوی موضعی است از کوه طور خود طور به معنی کوه است ﴿وَالطُّورُ﴾ که خدای سبحان قسم یاد می‌کند این اختصاصی به طور موسای کلیم ندارد طور یعنی کوه حالا آنجا این طور سینا به قرینه این سینا مضاف شده و اضافه پیدا کرده يك کوه خاص شده خب، فرمود چون الآن در جایی پاک اندر پاک یا نهادی کفشت را در بیاور مثل اینکه نمازگزار کفشش را در می‌آورد دیگر اگر کسی خواست نماز بخواند که دیگر با کفش نماز نمی‌خواند که لباسش طاهر، بدنش طاهر، خودش متطهر، کفشش هم می‌گیرد و مؤدبانه در پیشگاه خدای سبحان قرار می‌گیرد ﴿إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾ یعنی پاک اندر پاک بعد اینکه فرمود: ﴿إِنِّي أَنَا رَبُّكَ﴾ مربوط به توحید است بعد ﴿وَأَنَا الْخَيْرُ﴾ راجع به وحی و نبوت است من تو را به عنوان پیامبر انتخاب کردم، اختیار کردم، حالا که اینچنین است ﴿فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى﴾ آنچه وحی می‌فرستیم به طرف تو وحی می‌آید آنها را خوب گوش بکن.

... ﴿وَأَنَا الْخَيْرُ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى﴾ حالا وجود مبارک موسای کلیم هیچ شك نکرده که خدا دارد با او حرف می‌زند سخن از مثال متصل و سخن از اضغاث احلام و سخن از مفاهیم و امثال ذلك نیست چون در پایان سوره مبارکه «شوری» که به مناسبت‌هایی آن آیه مبارکه چند بار خوانده شد ذات اقدس الهی می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لَيْسَ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ﴾ آیه ۵۱ سوره مبارکه «شوری» این است ﴿وَمَا كَانَ لَيْسَ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحياً أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسولاً فَيُوحِي بِأذْنِهِ مَا يَشَاءُ﴾ در این قسمت که حالا وحی است خداست و لا غیر موسای کلیم است و لا غیر، الفاظ در ذهن موسای کلیم نیست مفاهیم در ذهن موسای کلیم نیست تمثلات درونی و بیرونی در موسای کلیم نیست گوینده خدا و شنونده موسای کلیم چیزی در این وسط نیست تا موسای کلیم بگوید شاید از این باشد این، اینی نیست بین مستمع و مخاطب هیچ، هیچ یعنی هیچ چیز نیست و جا برای شك نیست وقتی انسان به جایی رسید که خلع نعل کرد و همه امور را گذاشت کنار و خودش صفرالکف در برابر خدا قرار گرفت مفهومی نمی‌بیند، مثالی نمی‌بیند، شیطانی نمی‌بیند تا بگوید شاید از این باشد اینی در کار نیست شاید و باید در کار نیست يك گوینده است و يك شنونده. دوتا روایت است که مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) در همین اصول کافی نقل می‌کند. یکی اینکه امام از کجا می‌فهمد که به امامت زمان رسیده است مثلاً وجود مبارک امام جواد (سلام الله علیه) وقتی در مدینه هستند وقتی وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) رحلت کرد همان لحظه بعد وجود مبارک امام جواد شده امام زمان از کجا می‌فهمد یعنی باید خبر رحلت از طوس به مدینه بیاید یا کسی به حضرت بگوید از کجا می‌فهمد از خود امام (سلام الله علیه) سؤال کردند شما از کجا می‌فهمید که امام شدید؟ فرمود ما ذاتی را در پیشگاه خدا احساس می‌کنیم این عبودیت محض است آن حال که به ما دست داد معلوم می‌شود امام زمان شدید احساس ذلت می‌کنیم در پیشگاه خدا خب همیشه عبد ذلیل‌اند این مناجات همه‌شان این است که «إلهي كفي بي عزاً أن أكون لك عبداً وكفي بي» اما همیشه این حال نیست آن عبودیت محضه را کسی می‌تواند احساس کند که هیچ چیزی بین او و بین خدایش نباشد می‌فرمایند ما وقتی آن حالت را یافتیم می‌فهمیم به امامت رسیدیم. يك روایت نورانی دیگری که مرحوم کلینی نقل می‌کند این است که از وجود مبارک امام سؤال می‌کند که خدای سبحان در قرآن کریم معیار ایمان را ذکر کرد فرمود: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجاً مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسليماً﴾ مؤمن از کجا می‌فهمد که مؤمن است حضرت فرمود: «يُوقِّقُ لَذَلِكَ» یعنی اگر وفق در آمد بین هویت او و اراده الهی می‌فهمد مؤمن است پس معلوم می‌شود این راه باز است دیگر این راه، راه استدلال نیست که عمل خودش را

مطابق با رساله قرار بدهد اگر مقلد است، عمل خودش را با کتاب و سنت مطابق کند اگر مجتهد است این نیست، اگر هویت خود را موافق با اراده الهی قرار داد که هر چه او خواست این می‌کند معلوم می‌شود مؤمن است این راه پس باز است دیگر خب، به وجود مبارک موسای کلیم فرمود تو پیغمبر مایی دیگر جا برای شك نیست جا برای اینكه وجود مبارك موسای کلیم شك كند كه آیا این از شیطان است یا از نفس است یا تخیلات است اینها نیست هیچ چیزی بین عبد و مولا نیست وقتی هیچ نیست جا برای احتمال نیست لذا یقین پیدا کرد که به مقام نبوت رسید ﴿وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى﴾ این صداها را ذات مقدس موسای کلیم شنید خب چیست، اول که فرمود: ﴿إِنِّي أَنَا رَبُّكَ﴾ معلوم شد که گوینده خداست حالا حوزه رسالت او چه چیزی باید به مردم بگوید يك، ﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا﴾ توحید را منتشر کن دو، ﴿فَاعْبُدْنِي﴾ سه در بین عبادت ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ این نماز که ستون دین است در همه ادیان بود و عظمت نماز هم برای ذکر است حالا برخیها این اضافه ذکر به یاء را اضافه به مفعول می‌دانند یعنی تو به یاد من باش برخیها موافق‌اند که این را به فاعل اضافه می‌دانند یعنی من نماز را اقامه می‌کنم تا او به یاد من باشد برای اینکه فرمود: ﴿فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾ خب شما به یاد من باشید من هم به یاد شما هستم مستحضرید که معمولاً در کتاب و سنت هر جا سخن از صلات هست سخن از اقامه نماز است آنجا که دارد ﴿يُصَلِّي﴾، ﴿يُصَلُّونَ﴾ نه یعنی "يقرئون الصلاة" یعنی ﴿يقيمون الصلاة﴾ سر اینکه از نماز به اقامه تعبیر می‌کنند برای اینکه خود خدا قرآن را به عنوان کتاب حکیم ﴿بِسْمِ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ﴾ معرفی کرده خب اگر کتابی حکیم است باید حکیمانه حرف بزند اگر دین گفته «الصلاة عمود الدين» بعد بگوید «اقرأ الصلاة» اینکه حرف حکیمانه نیست آخر ستون را که نمی‌خوانند ستون را اقامه می‌کنند هر جا ستون است سخن از اقامه است ﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾، ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ﴾، ﴿يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾، ﴿مُقِيمِ الصَّلَاةِ﴾ و امثال ذلك، اگر ستون هست که هست باید این را اقامه کرد دیگر لذا فرمود: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ این مسئله توحید آن هم ﴿وَأَنَا اخْتَرْتُكَ﴾ مسئله نبوت ﴿إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ﴾ مسئله معاد و مسئله قیامت اینها اصول کلی است که ذات اقدس الهی به همه انبیا در هر زمان و زمینی فرموده است.

5.

وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى: و من برگزیدم تو را، پس گوش سپار بدانچه وحی می‌شود!

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر این آیه کریمه چنین می‌فرماید: "وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى."

کلمه "اخترتك" از مصدر اختیار است و اختیار از کلمه "خیر" گرفته شده، و حقیقت اختیار این است که فاعلی مثلا در میان چند فعلی که باید حتما یکی از آنها را بر دیگر کارها ترجیح داده و انجامش دهد مردد شود، آن گاه فاعل تمیز می‌دهد به این که فلان کار خیر است، پس بنا می‌گذارد بر اینکه این کار از دیگر کارها بهتر است، پس همان را انجام می‌دهد و این بناگذاری، همان اختیار است، پس کلمه اختیار همواره باید توأم با غرضی باشد که فاعل از فعلش آن غرض را در نظر گرفته.

و اختیار خدا موسی را به تکلم، منظور و غرض الهی بوده، و آن عبارت است از دادن نبوت و رسالت، شاهد این معنا جمله "فاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى" است که "فاه" تفریع نتیجه آن اختیار قلمداد شده، و فهمانده که مشیت الهی بدین تعلق گرفته که فردی از انسان را وادارد، تا مشقت حمل نبوت و رسالت را تحمل کند، و چون در علم خدا موسی بهتر از دیگران بوده بدین جهت او را اختیار کرده است.

جمله، "وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ" به طوری که از سیاق استفاده می‌شود از قبیل صدور امر به نبوت و رسالت است، و بنا بر این انشاء است نه اخبار، چون اگر اخبار بود می‌فرمود، "و قد اخترتك" بلکه با عین این جمله اختیار نبوت و رسالت را انشاء کرده و آن گاه چون اختیار با انشاء آن تحقق یافت، امر به گوش دادن به فرمان وحی را که متضمن رسالت و نبوت او است بر آن متفرع نموده فرمود "پس به آنچه وحی می‌شود گوش فرا ده."

از واسطی چنین نقل شده است: مختار از جهت او کسی است که مصطنع (دست ساخت) او و مصطفای اوست، و پرورنده اوست بر دست دشمنانش، و افکننده محبت اوست در قلب‌های عبادش، توانایی ندارند مگر بر محبت او، و رها کننده زبانش با باز کردن گره، و آسان کننده برای او امرش را، تا دشوار نگردد بر او مطلوب به حالی، همه اینها تقدیم کرد به او، و منت نهاد بر او تا ثابت باشد هنگام رویارویی خطاب و مواجهه برای وحی کلام.

6.

اشاره: چنانچه گفته شد، "اختیار" از "خیر" است، و اختیار موسی- علیه السلام- توسط خدای تعالی تقدّم داشت بر بگوش او رساندن کلام و وحی خدای تعالی را، و سماع و استماع آن توسط موسی. "اختیار"، "اجتباء"، و "اصطفاء" و "اصطناع" معنای نزدیک به یکدیگر دارند. "اجتباء" بازگرفتن شخص است توسط خدای تعالی از غیر و جمع آوردن او با خود است، و "اصطفاء" خالص و پاک ساختن اوست از آلودگی و ناخالصی و برگرفتن اوست در حال صفا و پاکی. "اصطناع" چنانچه خدای تعالی به موسی، علیه السلام، فرمود، "وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي" (۲۰: ۴۱ طه) (و تو را برای خود پروراندم). چنانچه در

المیزان آمده است، کلمه "اصطناع" افتعال از "صنع" و به معنای احسان است. به طوری که گفته‌اند. وقتی گفته می‌شود "صنع فلانا- فلانی را صنع کرد" معنایش این است که به او احسان نمود، و چون گفته شود "اصطنع فلانا" معنایش این می‌شود که احسان خود را در باره فلانی تحقق داد و تثبیت کرد.

أما ارتباط اختیار و خیر با شنیدن کلام خدای تعالی، او- سبحانه- می‌فرماید، "وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ" (۸:۲۳ الأنفال) (و اگر خدا در آنان خیری سراغ می‌داشت، قطعاً می‌شنوایند آنها را، و اگر می‌شنوایند آنها را، هر آینه روی می‌گردانیدند، و آنها روی گردانندگان بودند).

مولی عبدالرزاق قاسانی در تفسیر این آیه کریمه چنین می‌فرماید: "وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا" و صلاحی. یعنی، استعدادی برای قبول کمال، می‌شنوایند آنها را تا بفهمند، و قبول کنند، و اطاعت کنند، "وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ" با وجود عدم خیر در آنها برای آنکه بفهمند، برای فهمشان اثری از اراده و طاعت نمی‌بود، بلکه اعراض می‌کردند سریع به خاطر آنکه آن فهم در آنها امری عارضی و سریع الزوال بود، نه ذاتی، "وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ" بالذات می‌باشند، در نتیجه فهم و اراده در آنها نمی‌پایید، چنانچه امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود، "بگیرید حکمت را هر چند از اهل نفاق، چه حکمت نا آرام باشد در سینه منافق تا آرام گیرد نزد همسان‌های خود در سینه مؤمن"، یعنی، ثبات ندارد در سینه او به خاطر عارضی بودنش آنجا، بدون تناسب ذاتی. (انتهای کلام وی)

عفیف الدین تلمسانی: نکته سماع حقیقت إنتباه است، [و] إنتباه به قدر متنبه است، پس چون معنی را بشنود، تنبّه یابد بر نصیب خویش از آن. و گفته شده است: کشاننده است و هر کسی را همراه می‌برد تا وطنش، یعنی هر کس از آن تنبّه می‌یابد به مقصود خاص خود.

بنابراین، با توجه به قول خدای تعالی، "وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ" (۸:۲۳ الأنفال) (و اگر خدا در آنان خیری سراغ می‌داشت، قطعاً می‌شنوایند آنها را، و اگر می‌شنوایند آنها را، هر آینه روی می‌گردانیدند، و آنها روی گردانندگان بودند)، شاید بتوان گفت که حقیقت شنیدن، داشتن "خیر" یا استعداد کمالی است متناسب با آنچه از سوی خدای تعالی إلقاء می‌شود بر عبد.

بر سیه دل چه سود خواندن و عظمی
نرود میخ آهنین بر سنگ

در حدیث نبوی چنین آمده است، "وَلَوْلَا تَمَرُّهُمُ فُلُوبِكُمْ أَوْ تَزْيُدُكُمْ فِي الْحَدِيثِ، لَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ" (مسند احمد حنبل) (و اگر نمی‌بود سرگرمی قلب‌هایتان، یا زیاده روی گفتارتان، هر آینه می‌شنیدید آنچه را من می‌شنوم!)، و خطاب به امیر المؤمنین، علی ابن ابی طالب فرمود، "إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ، وَتَرَى مَا أَرَى، إِلَّا إِنَّكَ لَسَتَ بِنَبِيٍّ، وَلَكِنَّكَ لَوَزِيرٌ وَإِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ" (نهج البلاغه، الخطبة ۱۹۰) (همانا تو می‌شنوی آنچه را من می‌شنوم، و می‌بینی آنچه را من می‌بینم، جز آن که تو نبی نیستی، و لیکن تو وزیر می‌باشی، و همانا تو بر خیری هستی!)
حافظ:

تا نگردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی
گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

پس، هر که در او خیری باشد، به قدر خیر وجودی خودش کلام خدای سبحان به او شنوایانده خواهد شد، که گفته‌اند:

ز هر بازیچه سَرّی می‌توان یافت
ز هر افسانه حرفی می‌توان خواند

هر چند مراد خدای تعالی از شنوایاندن به کسی که خیری در اوست بسیار وسیع تواند بود، اهل نظر و عرفان از این آیه کریمه برداشت‌های گوناگونی دارند. خواجه عبدالله انصاری، برای مثال، چنین می‌فرماید (مجموعه رسائل فارسی خواجه عبد الله انصاری، صد میدان، ج ۱، ص ۳۲۵ - ۳۲۴):

از میدان انبساط میدان سماع زاید قوله تعالی، "وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ" (۸:۲۳ الأنفال)

"سماع" بیدار کردن است از خواب، و جنبانیدن است از آرام، و آب دادن است کشته را، تا خفته کیست و آرامیده چپست و کشته چپست، تا سماع چپست و سماع کیست؟

"سماع" بساطی است که همه کس برو نشیند، اما تا هر کسی از وی چه بیند، سماع زنده‌کننده آن است.

و اهل سماع سه مرداند: یکی آن است که حظّ وی از سماع صوت است، و نعمت آن، و دیگر آن است که حظّ وی از سماع معنی است و حاصل آن، و سدیگر آن است که حظّ وی از سماع لطیفه‌ایست میان صوت و معنی و آثار آن.

اما آن مرد پیشین استقبال کرد سماع را به سه چیز: به گوش سر و آلت تمییز و حرکت طباع، وی را بار آورد از دو لذّت یکی آسایش از غم، یافته از شغل.

اما مرد دویم: استقبال کرد سماع را به سه چیز: به گوش دل و لطافت نظر و فایده جستن نیاز، بار آورد وی را سماع دو تحفه: اما راحت از درد و اما نکته از حکمت.

و اما مرد سیم استقبال کرد سماع را به سه چیز: به نفس مرده و دل تشنه و نفس سوخته. بار آورد او را نسیم انس و یادگار ازلی و شادی جاودانی.

7. برگزیدگی و محبت: مولی عبدالرزاق کاشانی چنین می‌فرماید (مجموعه رسائل و مصنفات کاشانی، ص ۳۸۷ - ۳۸۴):

تشریح پنجم در محبت حق با بنده
قال الله- تعالی- "الْفَيْثُ عَلَيْكَ حَبَّةٌ مِّمِّي" (۲۰:۳۹ طه) [افکنم بر تو محبتی را از خودم]. چون حق- جلّ و علا- بنده را به حکم "أَنَا اخْتَرْتُكَ" (۲۰:۱۳ طه) [من برگزیدم تو را] برگزیند و خلعت اجتناب در او پوشانند، او را، بی‌تقدم ارادت و محبت او، دفعه به خود جذب کند و از خودی خود بستاند. بیچاره عهد "أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ" (۷:۱۷۲ الأعراف) فراموش کرده و از راه نجات افتاده، در ظلمت شب دیجور طبیعت گرفتار اغنام قوای حیوانی در صحرای غفلت پراکنده، به دست زوجه نفس درمانده در سرمای سکون عزیمت فسرده، ناگاه در چنین حالتی برقی از سبحات جمال وجه معشوق بدرخشد و او را در رباید تا در حرکت آید و آتش عشق طلب دارد، به خبری قانع‌پویان، و به قبسی راضی‌جویان تا در اثنای حیرت بی‌خبر در بقعه مبارکه قلب افتد و به وادی ایمن روح از شجره وجود خویش آواز "إِنِّي أَنَا اللَّهُ" (۲۰:۱۴ طه) [به درستی که من خود الله هستم] شنود، یا در حجره امّ هانی بدن خفته، جبرئیل او را بیدار کند و بر براق نفس قدسی سوی حضرت اقدس برد که "سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا" (۱۷:۱ الإسراء) [پاکا، آن که برد شبانه بنده خود را شبی] یا در عین معصیت و ذلت مبتلی "اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى" (۲۰:۱۲۲ طه) [با برگزیدگی گرد آورد او را پروردگارش، و توبه نمود بر او و هدایت فرمود]، آن حله اصطفا در بر، این تاج کرامت بر سر، و همه از حال خود بی‌خبر. با یزید را- رحمة الله علیه- از حال معروف کرخی پرسیدند، فرمود که: اعطى الزّبد بالنيران فى حجر الرّحمن. و لیکن بعد از جذب او را باز به حجب جلال محبوب گردانند، و با مقام سلوک روی کنند تا محبت قوت گیرد و اشتیاق غالب گردد.

بیت:

دیدار می‌نمایی و پرهیز می‌کنی
بازار خویش و آتش ما تیز می‌کنی
موسى- صلوات الله علیه- در غلوائى (زیاده روی) احتجاب از غایت غلبه اشواق گفت، "أَرَبِّي أَنْظُرُ إِلَيْكَ. قَالَ لَنْ تَرَانِي" (۷:۱۴۳ الأعراف) [بنمائی مرا تا بنگرم تو را! گفت، "هرگز من نبینی!"] جواب شنید تا بعد از اندک جبل وجود او به نور تجلی و فناء خرد موسی صعقا، به افافت رسید و اصطفا یافت، و مصطفی- صلوات الله علیه و آله- در مثل این حالت گفت، "وَدَعْنِي رَبِّي" (وداع گفت مرا پروردگارم)، و خود را از کوه بزیر می‌انداخت تا آواز جبرئیل- علیه السلام- از هوا شنید، چون باز نگرید جمال معشوق دید، خطاب آمد که "...." (۹۶:۱۶ العلق). یعنی قرب ما در سجود فناست، و از این جهت، در سجود، "أعوذ بعفوك من عقابك و اعوذ برضاك من سخطك و أعوذ بك منك" خواند. پس این طایفه محبوبان محب‌اند، و طایفه اول محبان محبوب، نه آنک محبان محبوب نباشد چه اگر محبوب نبودندی هرگز محب نگشتندی. اول "جُبُّهُمْ" باشد آن که "جُبُّونَهُ" (۵:۵۴ المائدة)

أنت الحبيب و لكّني ألوذ به
من آن اكون محبًا غير محبوب
لكن به نسبت با محب محبوب "أحبيب" در "تحببت" پنهان است و به نسبت با محبوب محب "أحببت" در "تحببت" غالب، وصف این "يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ" (۴۲:۱۳ الشورى) [با برگزیدگی گرد آورد سوي خود هر که را خواهد]، نعت او "يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُبِيتُ" (۴۲:۱۳ الشورى) [هدایت نماید سوي خود هر که را انابه کند]. آن که گاه به حسن صفات باز ماند و "رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا" (۲۱:۸۹ الأنبياء) [پروردگار هایم مگذار فرد!] خواند، این از آن حجب فارغ بود، گوید:

بیت:

حسن هر کس در نمی‌جنباند این سنگین دلم
لطف می‌باید که باشد حسن بسیاری بود
مصراع: مشتاق وجهک لا یرید سواکا
طاعت آن از کلفت و مشقت باشد "وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ" (۲۲:۷۸ الحج) [و جهاد کنید در خدا چنان که حق جهادش]، طاعت این از ذوق و محبت باشد "وَ تُبَيِّرُكَ لِلسُّرَى" (۸۷:۸ الأعلی) [و آسان گردانیم تو را برای آسانی]، محب به وصف حال خود می‌سراید:

شعر: آتانی هواها قبل أن أعرف الهوى
فصادف قلبا فارغا فتمكنا
محبوب می‌گوید:
شعر: في كلّ جارحة هواك دفین
كلّی بکلک یا امیم رهین